

لازم به ذکر است: متن ذیل پیاده شده از صوت درس می‌باشد و هیچگونه ویرایشی روی آن اعمال نشده است.

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم بسم الله الرحمن الرحیم الحمد لله رب العالمین و
صلی الله تعالی علی سیدنا و نبینا ابی القاسم محمد و علی آله الطیبین الطاهرین
المعصومین لاسیما بقیة الله فی الارضین ارواحنا فداه و عجل الله تعالی فرجه الشریف و
اللجنة الدائمة علی اعدائهم اجمعین.

خیلی معذرت می‌خواهم از این‌که خیلی دیر شد. ولی خب «من أدرك رکعة من الوقت
فقد أدرك الوقت» فرمودند. و باز فرمودند که «المجنون كالمسافر» و ثالثاً یک روزی
حضرت استاد رحمة الله علیه درس تشریف نیاوردند، بعد نگران شدیم رفتم چطور
تشریف نیاوردید؟ گفتند مشکلی ظاهراً پیش آمده بود نتوانستم وضو بگیرم. حالا من هم
این جای چیز یک دانه‌ای بود مثل این‌که خون آمده بود می‌خواستم وضو بگیرم. حالا معطل
شدم تا این را پاک کردم و بعد وضو گرفتم. حالا علی ای حال عذر می‌خواهم. ولی
دعاگوی همه شما عزیزان و سروران در خدمت مولا حضرت علی بن موسی الرضا سلام
الله علیه بودیم، ان شاء الله که قبول شده باشد و به زودی نصیب همه شما سروران ان
شاء الله زیارت آن بزرگوار و آباء و ابناء گرامش ان شاء الله بشود.

بحث در استدلال به صحیحہ ثانیہ زرارہ رضوان الله علیه بود. گفتیم مقطع سوم و ششم
این روایت مبارکه به آن استدلال شده برای حجیت استصحاب مطلقاً، و مقدم داشتیم
استدلال به مقطع ششم را و جواب سؤال ششم را، چون گفتیم که این جزء مبادی
استدلال به آن مقطع سوم هم شمرده شده، علاوه بر این‌که از نظر اشکال و مناقشات،
این مناقشات کمتری دارد تا مقطع سوم. عبارت این بود که سؤال کرد زرارہ که «إن
رأيتہ فی ثوبی و أنا فی الصلاة»، سؤالات قبل این بود که نجاست را بعد از صلات
مشاهده می‌کند. اما این سؤال مربوط به این هست که در حین صلات مشاهده نجاستی،
دم رعافی و یا چیزی دیگری از نجاسات می‌نماید. حضرت سلام الله علیه حسب این نقل
این‌طور جواب فرمود: «قال: تنقض الصلاة و تعید، إذا شککت فی موضع منه ثم رأيتہ»،
اگر قبل از صلات در موضعی از مواضع ثوب تو یا بدن تو شک کردی و «ثم رأيتہ» سپس
آن را در اثناء نماز دیدی، این‌جا فرمود که «تنقض الصلاة و تعید و إن لم تشک» اما اگر
شکی برای تو پیدا نشده بود؛ حالا یا غفلت داشتی یا یقین به طهارت داشتی، شکی
نداشتی «ثم رأيتہ رطباً»، بعد در اثناء نماز آن نجاست را بنحو رطب و تازه دیدی که
احتمال این‌که از سابق باشد قطعی نمی‌شود قهراً «قطعت الصلاة و غسلته، ثم بنيت علی
الصلاة»، که گفتیم این البته مقید است به این‌که مستلزم اموری که ماهی صلات هست،
یا استبدار قبله هست و امثال ذلک بحسب ادله دیگر تقیید می‌شود نباشد. «لأنک لا تدري
لعله شيء أوقع عليك، فليس ينبغي أن تنقض اليقين بالشك» این جمله مبارکه «فليس
ينبغي أن تنقض اليقين بالشك»، این موردی است که به آن استدلال می‌شود برای حجیت
استصحاب بنحوی که در صحیحہ قبل هم گذشت و این‌جا کلمه ینبغی هم اضافه دارد که
خب دلالت می‌کند که این مطلب کأنه مسئله خیلی واضحی است، آشکاری است که
«فليس ينبغي أن تنقض اليقين بالشك».

خب در استدلال به این مقطع مبارک، وجوهی از مناقشات وجود دارد. بعض مناقشات برمی‌گردد به این‌که اصلاً معلوم نیست این جمله متعرض استصحاب باشد بلکه یا ظاهر است در قاعده یقین و شک ساری و یا لاقلاً محتمل است احتمالاً مساویاً به جوری که این جمله مجمل می‌شود که آیا متعرض قاعده استصحاب است یا قاعده یقین و شک ساری.

مناقشه دوم: می‌پذیرد که ظاهر روایت، ظاهر این جمله مبارکه استصحاب است؛ اما اشکال در این است که این مقام مقام استدلال به استصحاب نیست. و تناسب ندارد در این مقام به استصحاب استدلال کردن، بنابراین این موجب تردید می‌شود که آیا راوی اشتباه نکرده؟ این مطلب را درست نقل کرده؟ بنابراین مشمول ادله حجیت خبر واحد نمی‌تواند بشود که انسان تردید برایش پیدا می‌شود که این امام چه جور این‌جا استدلال به استصحاب کردند با این‌که جایش نیست؟

مناقشه سوم: این هست که می‌پذیرد که این روایت دلالت بر استصحاب می‌کند، آن مناقشه ثانیه هم وارد نیست اما در عین حال دلالت می‌کند بر حجیت استصحاب فی خصوص باب الطهاره و بنابراین یک قاعده کلیه ساریه در کل فقه که حجیت استصحاب مطلقاً باشد که ما درصدد آن هستیم از این روایت استفاده نمی‌شود. بنابراین این مسئله اصولیه دیگه نیست. قاعده فقهیه که در خصوص باب طهارت شارع یک قاعده‌ای جعل کرده مثل قاعده فراغ، قاعده تجاوز، این هم در باب طهارت خثیه قاعده‌ای را جعل فرموده است. این هم اشکال سوم. پس کل اشکالات تقریباً به این سه نوع برمی‌گردد.

یک اشکال چهارمی هم و مناقشه چهارمی هم در این‌جا وجود دارد که گفته می‌شود تهافت هست بین پاسخی که در سؤال ششم داده شده و پاسخی که در جواب سؤال سوم داده شده و این تهافت دارد این دوتا با هم دیگه. ما بحث این مناقشه را می‌گذاریم برای همان مقطع سوم که بعداً به آن استدلال می‌کنیم. خب این مجموع مناقشاتی که در این‌جا وجود دارد.

اما المناقشة الأولى که این بود که این روایت مردد است بین قاعده یقین و استصحاب. تقریب اشکال این هست که این فرمایش امام که فرمود: «و ان لم تشكَّ ثمَّ رأيتَه رطباً قطعت الصلاة» الی آخر، این «و ان لم تشكَّ» مفاد عرفی‌اش چیه؟ اگر شک نکردی، یعنی اگر یقین داشتی، باورت بیاید بر این‌که پاک هستی، لباست پاک است، منتجس نیست. بعد توی این یقین شک کردی که این یقین ما درست بود یا نه؟ حالا حضرت سلام‌الله علیه می‌خواهند بگویند بی‌خود توی آن یقین شک می‌کنی، چون احتمال دارد رطب است دیگه، الان این به لباس تو پریده باشد بنابراین سزاوار نیست آن یقین تو به واسطه یک احتمالی شک در آن بکنی. خب اگر این جوری معنای عبارت باشد می‌شود شک ساری دیگه، «و ان لم تشكَّ» کنایه از این‌که یعنی یقین داری. چون انسان ملتفت که غافل نیست بالمره، انسانی که ملتفت است که قهراً کسی که می‌خواهد نماز بخواند و شرایط نماز را بلد است، می‌داند باید طهارت خثیه و حدثیه داشته باشد الا ما استثنی، این‌ها را بلد است و حالا می‌خواهد وارد نماز بشود. قهراً این آدم متوجه اگر شک نداشته باشد احتمال خلاف توی ذهنش نباشد پس چی دارد؟ خب یقین دارد دیگه. بنابراین بعید نیست که اگر نگوییم ظاهر این است به این توضیحی که دادیم که مقام مقام صلاة است و کسی که می‌خواهد نماز بخواند متوجه به شرائط و خصوصیات هست و قهراً توجه دارد، خب وقتی می‌گویند اگر شک نداری یعنی دیگه یقین داری دیگه، حالا احتمال خلافی توی ذهنت نیست. یا ظاهر است این عبارت در این یا لاقلاً محتمل است. احتمالاً مساویاً با آن

احتمال این‌که «و ان لم تشك» معنایش این می‌شود شک نداری نه این‌که یقین داری، شک نداری. حالا شک نداشتن یا به خاطر غفلت است یا به خاطر این‌که یقین به طهارت داری یا همان‌طور که گفتیم حواست به این حرف‌ها نیست.

این شبهه را شهید صدر قدس سره این‌جوری جواب دادند. فرمودند به این‌که... که از کلام‌شان این‌جوری استفاده می‌شود که ما اگر بخواهیم این را حمل کنیم به قاعده یقین و شک ساری، باید طرف «و ان لم تشك» را نماز قرار بدهیم، اثناء نماز قرار بدهیم. کأنه حضرت می‌خواهند بفرمایند این‌جوری «و ان لم تشك فی اثناء الصلاة و كنت قاطعاً فی اثناء الصلاة» و این که طهارت را داری. «ثم رأيت رطباً» این‌جا می‌فرمایند که خب وقتی رطب دیدی احتمال این هست که الان پریده باشد به لباس، پس بنابراین آن یقینی که داشتی در اثناء نماز که با طهارت هستی و الان لباس پاک است، بدنت پاک است، این معنا ندارد که دست از آن برداری و ما قرینه‌ای در این روایت به این جهت نداریم. توی این روایت کجایش دارد که «و ان لم تشك فی اثناء الصلاة»؟ این قید فی اثناء الصلاة را شما از کجا می‌آورید؟ قرینه‌ای بر این نیست. این یکی.

قرینه دوم برای این‌که این شک ساری را نمی‌گوید، قاعده یقین را نمی‌گوید این است که آن قبل در آن سؤال سوم آن‌جا هم عبارت عین این‌جا است. آن‌جا مراد استصحاب است. حالا پس این‌جا هم استصحاب است. خدا رحمت کند استادمان را می‌فرمود این توی کلمات فقهاء که آدم نگاه می‌کند یک جا را، آن‌جا را ارجاع می‌دهند به آن‌جا می‌گویند به قرینه آن‌جا، آن‌جا که می‌رسی باز می‌گویند به قرینه آن‌جا. حالا این‌جا ایشان می‌فرماید که این‌جا به قرینه آن‌جا، آن‌جا که می‌رویم آن‌جا هم می‌گویند به قرینه آن‌جا که آن استصحاب است، این قالب واحد است، خب یک معنا مراد است. عبارت ایشان این‌طور فرموده، من عین عبارت را بخوانم که آیا من درست فهمیدم مطلب ایشان را یا نه؟ سوء فهم ما است. «و لا ينبغي الإشكال في ظهور المورد الثاني من الصحيحة» که همین اخیری باشد. «في قاعدة الاستصحاب لا اليقين لأن التعبير بقوله و ان لم تشك ثم رأيت و ان كان يمكن حمله على إرادة عدم الشك بمعنى العلم بالطهارة في أثناء الصلاة» این احتمال هست. «إلا ان هذا لا قرينة عليه و لا موجب لتقييده بذلك» یعنی بگوئیم فی اثناء الصلاة، کجاش است؟ «فاليقين الذي هو ركن قاعدة اليقين لم يفرض لا في كلام السائل و لا الإمام عليه السلام في هذا المورد» اما «بخلاف اليقين الذي هو ركن الاستصحاب فان المصلي كان عالماً بالطهارة قبل الصلاة يقيناً بل لعل» بعد یک قرینه دیگری هم اضافه می‌کنند که من فراموش کردم بگویم. «بل لعل ارتكازية قاعدة الاستصحاب دون قاعدة اليقين و ظهور المورد الأول في ذلك على ما سوف يأتي یا على ما سوف نشته قرينتان أيضاً على إرادة الاستصحاب لا قاعدة اليقين»، که یکی این‌که آن مورد سوم و یکی هم همین که قاعده یقین توی ارتکاز عقلاء نیست، کجا توی ارتکاز عقلاء است که اگر یقین داشتی، بعد یک چیزهایی پیش آمد قرائنی پیش آمد تو اصل یقین قبلی‌ات شک کردی بگویند این چیزها بیخود هستند همان یقین قبلی‌مان ان‌شاءالله درست است؛ چنین قاعده‌ای ما توی عقلاء نداریم. ولی این مطلب را داریم که اگر یک چیزی را به آن یقین داشتند تا رافعی برای او مسلم نشود پیش‌شان می‌گویند ان‌شاءالله باقی است، معمولاً چون این اشیاء همین‌جور هستند، وقتی هستند تا مانع و رافعی پیش نیاید این‌ها باقی هستند. ما برای استصحاب یک ارتکاز عقلایی کأن داریم ولی برای قاعده یقین نه. آن اگر باشد یک امر تعبدي شرعی است. پس چون این چنین است خود این جمله چون سازگاری با استصحاب که دارد و استصحاب هم امر ارتکازی است فلذا ظهور در او پیدا می‌کند؛ اما بخلاف شک ساری که این چنین نیست. پس بنابراین سه تا قرینه شد.

یکی این که در کلام سائل اصلاً یقین به این که مفروض نیست؛ دو: این قالب مثل قالب مورد سوم است؛ سه: استصحاب امر ارتکازی است ولی قاعده‌ی یقین و شک ساری یک امر ارتکازی نیست و این موجب این می‌شود که ظهور در او پیدا نکند. این فرمایش این محقق بزرگوار.

عرض می‌کنم متوجه نشدیم این فرمایش را که یقین در این جا مفروض نیست، خب اگر شما «ان لم تشک» را دارید همین جور معنا می‌کنید، فرض بر این است چطور می‌گویید مفروض نیست؟ بنابر این دیگر، بنابر این که بگوییم این کلام امام علیه‌السلام که می‌فرماید: «و ان لم تشک ثم رأیته» خب گفتید است معنایش این باشد که یعنی یقین داری. خب حالا که یقین.... می‌شود معنایش این باشد، حالا که می‌خواهد معنایش این باشد حتماً اگر بخواند قاعده‌ی یقین و شک ساری مراد باشد باید این یقین در حال صلاة باشد؟ یقین قبل از صلاة وقتی می‌خواهد وارد صلاة بشود اگر آن باشد قاعده‌ی شک ساری جاری نمی‌شود؟ مگر در شک ساری نوشته شده که باید؟؟؟ صلاة باشد؟ شک ساری یعنی یقین داشتنی بعد یک حالتی برایت پیش می‌آید توی آن یقین شک می‌کنی، نه در بقاء آن که می‌شود استصحاب، نه، در خودش، که نکند اشتباه کردم بیخود یقین پیدا کردم. بنابر این «و ان لم تشک» بعد

س: حاج آقا «و ان لم تشک رأیته رطباً» دیگر قابلیت ندارد؟؟؟ یقین قبل از صلاة، این رطب است دیگر. این جا اگر بخوانیم قاعده‌ی یقین درست کنیم باید یک یقینی در همین نزدیک‌ها درست کرده باشیم که باز قاعده‌ی یقین؟؟؟ و الا آن یقینی که قبل از صلاة ...

ج: مگر مثلاً یک دو سه ساعت طول کشیده؟ همان رکعت اول است مثلاً، همان رکعت اول است این اگر قبل از صلاة هم پریده باشد می‌شود رطب باشد، بعدش شاید یک ثانیه فاصله شده، حالا مگر تازه نماز چهار رکعتی هم باشد؟؟؟ تشهد هم می‌خواهد بخواند این متعارف مردم این جور نیست که مگر می‌خواهد توی قنوتش مثلاً دعای ابوحمره‌ی ثمالی بخواند و در سجده‌هایش شصت تا، در رکوع‌اش شصت بار ذکر بگوید «کما نقل عن الصادق(ع)» و نمی‌دانم کذا و این‌ها که نیست.

پس بنابر این من فعلاً متوجه نشدم البته بعید می‌دانم ایشان مطلب به این واضح‌الجوابی را بخواند بفرماید و این جا هست ولی ولذا با تردید عرض می‌کنم حالا شما دقت بفرمایید و مطالعه بفرمایید ببینید که؛ بنابر این جهت قانع‌کننده نیست برای پاسخ از این سؤال و این اشکال و این مناقشه «و ان لم تشک ثم رأیته رطباً» ...

س: حاج آقا بالاخره تقیید باید بکند به یک پنج ده دقیقه‌ی اخیر مثلاً ...

ج: بله

س: باید تقییدش بزند به یک پنج دقیقه‌ی اخیر، ده دقیقه‌ی اخیر ...

ج: چرا؟ پنج دقیقه هم که شما زیاد می‌گوی، مگر نماز چقدر طول می‌کشد؟ مثلاً نماز صبح است ...

س: نه نه حالا نمی‌گوییم فی الصلاة، یعنی قید فی الصلاة را اخذ نمی‌کنیم ...

ج: توی اثناء صلاة می‌خواهد چکار کند اصلاً؟

س: نه اصلاً قيد اثناء صلاة را بگذاريم کنار، اما يك قيدي كه وزاناً همين حدود است يعنى پنج ده دقيقه مثلاً زمان، شما مى‌خواهيد يك يقيني كه قابليت دارد مال دو ساعت قبل باشد را محدودش كنيد به همين ده دقيقه‌ي اخير، مى‌فرمايد اين قرينه ندارد، آن قابليت‌اش قبل است مال دو ساعت قبل باشد، مال مثلاً ديروزش بوده، اين لباس را ديروز پوشيده گذاشته آن‌جا امروز صبح پوشيده آمده بيرون دوباره مى‌بيند ...

ج: آره حالا بايد ببيند كه اين‌جا هست؟ حالا شك، حضرت دارند به او توجه مى‌دهند، مى‌گويند تفصيل مى‌دهند، مى‌گويند اگر ديد رطب نيست يابس است خب اين درست است كه تو نمى‌توانى قاعده‌ي يقين را جاري بكنى، اين شكات شايد درست باشد بيخود يقين داشتى؛ اما اگر نه رطب است خب واقعاً شك مى‌كنى كه آن يقين من درست بوده يا نبوده يا شك مى‌كنى بعد حضرت احتمال برايت درست مى‌كنند، مى‌گويند نه «لعله شىء أوقع عليك» پس بنا بر اين مشكلي نداريم.

س: ??? با اين كه شك مى‌كنم صبح كه لباسم را پوشيدم يقين‌ام درست يا نه؟ من صبح نگاه كردم ...

ج: اگر يابس باشد چرا ...

س: نه نه يابس نه، توى فرض رطب ...

ج: اما اگر رطب باشد روشن است، اگر رطب باشد حضرت مى‌گويند همين رطب بودنش دليل بر چي است؟ همين دليل بر اين است كه آن يقينات درست بوده و بيخود در آن يقينات شك نكن و جا ندارد شايد خب الان وارد شده، توى يقينات شك نمى‌خواهد بكنى همين.

س: حاج آقا آن بيفتد روى لباس مگر چند ثانيه طول مى‌كشد اين خشك بشود؟ چيزي طول نمى‌شود ...

ج: تا چه فصلى باشد، كجا باشد، چقدر باشد، فرق مى‌كند اين‌ها ديگر ...

س: توى منطقه‌ي گرمسير بوده ديگر ...

ج: آن هم گرم است آن هم ببينيد خونِ خون‌دماغ اگر باشد رعا ف دم رعا ف، دم رعا ف حسابه‌ي پريده به لباسش مثلاً كه حالا يك، خب بالاخره اين ...

س: ??? هم ناظر به دم رعا ف نيست مى‌گويد من در اثناء صلاة يهو ديدم ...

ج: نه گفته اولش ديگر، موضوع را مشخص كرده «دم رعا ف او غيره او شىء من منى» حالا توى منى و اين‌ها بگويى الان يك مرتبه پريده آن‌ها تصويرهايش خيلى مشكل است آن‌ها مگر يك صور خاصه‌اي، ولى دم و اين‌ها كه چيزي ندارد.

خب اين به خدمت شما عرض شود كه اما آن قرينه‌ي اين كه بله ارتكاز عقلائي و آن كه مأنوس در اذهان است آن عبارت است از استصحاب نه از قاعده‌ي يقين. اين اصل مطلب درست است ولى همان‌طور كه قبلاً گفتيم تطبيق آن امر ارتكازي در موارد استصحاب اين يك امر غير مرتكزي است در اذهان. چون همان‌طور كه بالاترين توضيح براي اين كه اين يك امر مرتكز است بيان و توضيح محقق خوئي بود كه ايشان فرمود كه

هروقت ما دو راه داشتیم یک راهش می‌دانیم اصابعی به هدف‌مان می‌کند، یک راهش شک داریم اصابع می‌کند. می‌خواهیم مثلاً برویم تهران، می‌دانیم این جاده می‌رود تهران، این یکی نمی‌دانیم تهران می‌رود یا ساوه می‌رود؟ خب ارتکاز همهی عقلاء این است که شما چکار کن؟ تو می‌خواهی بروی تهران خب این راه که می‌دانی به تهران می‌رود برو دیگر، نه این راه را بروی زحمت بکشی آخرش بفهمی اصابع شد، این درست است. گفتند آن امر ارتکازی همین است بعد امام علیه‌السلام این امر ارتکازی را به تعبد منطبق بر موارد استصحاب کرده که کأنّ شما دو راه داری این‌جا؛ خب کجا دو راه ما داریم؟ این هم یک، گفتیم که این یزید فی الاشکال، اشکالاً برای خاطر این که گفتیم تعلیل برای چی می‌آورند؟ برای این‌که مطلب را روشن‌تر کنند، جا بیندازند، به تصدیق و باور آن را نزدیک‌تر کنند. خب شما یک چیزی را به آن استدلال می‌کنید بعد می‌گویید آقا این چه ربطی به این‌جا دارد؟ مغالطه می‌خواهی بکنی، کلاه می‌خواهی سر ما بگذاری؟ آن چه ربطی به این‌جا دارد؟ این جوری می‌گویند، توی ذهن‌ها این جوری می‌آید.

و اما اگر این جوری بگویم که آن توضیح اوضح است از فرمایش ایشان و آن این است که گفته بشود معمولاً توی تجربه بشر دیده «کل ما یوجد یدوم» معمولاً چیزهایی که هست پایدار است تا امد زیادی، مگر رافعی بیاید او را بردارد. این امر ارتکازی است فلذا عده‌ای قائل شدند به این‌که استصحاب اصل نیست اماره است، گفتند چرا؟ به خاطر این که همین که یک چیزی هست این خودش اماره‌ی بقاء است، ظن به بقاء می‌آورد و شارع این را که حجت کرده بر اساس همین است. چطور خبر واحد، خبر ثقه، خبر آدم معتمد ظن به این می‌آورد که حرفش درست است مطابق با واقع است یا حرف متخصص ظن به این می‌آورد که خب این متخصص است و آدم معتمدی هم هست، چیزی که حالا دارد تشخیص می‌دهد مطابق با واقع است در هر فنی، این‌جا هم همین‌جور است وقتی ما دیدیم یک چیزی قبلاً بوده معمولاً باقی می‌ماند دیگر تا رافعی برای آن پیش بیاید. این یک امر ارتکازی این‌چنینی است. خب این هم خوب بود یعنی بهتر از آن است به نظر حقیر می‌آید که بهتر از آن توضیح است اما آن‌جا اشکال در خود آن امر ارتکازی نبود در تطبیق‌اش به مقام خیلی مشکل داشت، این‌جا معمول آقایان حتی خود این بزرگوار و بزرگانی دیگر مناقشه کردند گفتند نه. این‌ها معمولاً اطمینان به بقاء هست نه ظن به بقاء و بناء بر او هست. این‌جاها می‌بینیم که می‌گویند آقا مثلاً بین آقا پرنده‌ها هم حتی برمی‌گردند به لانه‌شان، خود انسان‌ها صبح از خانه‌اش آمده بیرون رفته توی کار و بساط و این‌ها دوباره ظهر برمی‌گردد آن‌جا، خب برای چی برمی‌گردد آن‌جا؟ برای این‌که خب اطمینان دارد یقین دارد، خانه که عوض نمی‌شود که از آن‌جا بلند شود برود جای دیگر، آخر این‌ها چه مثال‌هایی است؟ پرنده هم که برمی‌گردد به لانه‌اش خب غریزه‌اش است یا نه ممکن است یک مقداری شعور دارد، ما خبر نداریم پرنده‌ها و حیوانات و این‌ها بگویم آن‌ها اصلاً شعور ندارد، نمی‌دانیم، نمی‌دانم به این اندازه‌ها ممکن است خدای متعال به آن‌ها شعور داده یا نه یک غریزه‌ای است که می‌روند و برمی‌گردند، به اندازه‌ی این‌که این امورشان سامان پیدا بکند خدای متعال به آن‌ها شعور داده. حالا یک شعورهای بالاتر هم داده که «وَ إِنْ مِنْ شَيْءٍ إِلَّا يُسَبِّحُ بِحَمْدِهِ» (اسراء/44) و ممکن است علم به شعورشان نداشته باشند به قول مولا صدرا همان‌طور که جهل مرکب داریم گاهی علم به علم نداریم ما، آن‌وقت یک روزی یک حالتی پیدا می‌شود آن عدم العلم بالعلم از بین می‌رود آشکار می‌شود و الا همهی اشیاء علم به مخلوق بودن خودشان و این‌که خالق‌ی هست و معترف به او هستند همه دارند بلکه ذکر هم می‌گویند.

این هم بالاخره امر واضحی نیست و می‌دانید ما ببینید استصحاب در شبهات حکمیه

استصحاب یک چیزی است که ما می‌خواهیم بناء شریعت را بر آن بگذاریم، احکام الهی را با آن استنباط بکنیم. خب یک چیزهای شل و ول و چی و این‌ها که نمی‌توانیم این کار را انجام بدهیم، باید یک دلیل قاطعی، یک امر مسلّمی؛ همان‌طور که در اصول فرمودند که باید کل مباحث اصولی ما برگردد به چی؟ به علم «کل ما بالعرض ینتهی الی ما بالذات» و به همین وجه شهید صدر قدس‌سره در حلقات بحث قطع را که آقایان آوردند وسط علم اصول، ایشان آورده اول علم اصول حتی قبل از مباحث الفاظ؛ منشأ آن همین است که باید آن درست، چون همه باید برگردد به این و بنابراین این‌جا هم این مشکله به این شکل قابل حل نیست. عذر می‌خواهم در این‌که حالا دیر شد امروز ما را ببخشید!

و صلی الله علی محمد و آله الطاهرين.